

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا أبی القاسم محمد و علی آلہ الطیین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

ادامه‌ی اشکال نهم:

بحث در مناقشه نهم بود و حاصل این مناقشه این بود که ما اجماع داریم به تعبیر مستمسک بر این که غیر از ابل جلال عرقش نجس نیست یا لاخلافی است که فقط یک نفر که آن هم یحیی بن سعید در الثَّهَّة باشد، کسی فتوای به نجاست عرق غیر ابل جلال نداده. بنابراین با توجه به این اجماع و این تسالم بین الاصحاب این روایت هشام که می‌فرماید: «و إن اصابک من عرقها شیء فاغسله» اگر بخواهیم به ظاهرش تحفظ کنیم، می‌شود خبر شاذ و دیگر حجت نیست. اگر بخواهیم به واسطه این اجماع تخصیص بزنیم و بگوییم ولو فرموده است «لا تأکلوا اللحوم الجلالة و إن اصابک من عرقها شیء» اما مقصود از این اطلاق و از این عموم خصوص ابل جلاله است این هم تخصیص اکثر لازم می‌آید. بنابراین برای برون رفت از آن مشکل؛ مشکل اول و ثانی این است که بگوییم این غسل محمول بر استحباب است. و قائل بشویم به استحباب. بنابراین می‌گوییم طاهر و مستحب.

توجه می‌فرمایید که این اشکال نهم این تتمه‌ای که گفتیم که سه وجه در روایت لازم می‌آید و وجه سوم این است که حمل بر استحباب بکنیم، در اصل اشکال نیاز به این حرف‌ها نیست بلکه اصل اشکال به این تمام است که این مفاد خلاف اجماع است لذا نمی‌توانیم بگوییم. اجماع که قطعی است. پس به این روایت نمی‌توانیم اخذ کنیم پس حالا باید چه بگوییم؟ مستحب هست یا نیست بحث آخر. ما در اصل طهارت و نجاست داریم صحبت می‌کنیم. در استحباب غسل فرغ آخر. در آن مسأله که بخواهیم بگوییم حالا نجس نیست، مستحب هست شستنش یا نه؟ خب این حرف‌های اضافی را باید آن جا بیاوریم. اما در این جا در بیان این اشکال یکفینا همین که بگوییم این مفاد خلاف اجماع مسلم است.

سؤال: ...

جواب: پس نمی‌توانیم به این اخذ کنیم چون خلاف اجماع است.

حالا که به این اخذ نمی‌کنیم، به این ظاهر چه باید بگوییم؟ تخصیص بزنیم؟ حمل بر استحباب بکنیم؟ آن مطلب آخر.

جواب اشکال نهم: (3:36)

جواب این اشکال هم یک کلمه است که قبلاً مکرراً گفتیم و این جا هم تکرار می‌کنیم و آن این است که این اجماع یک اجماع منقولی است که از سلف سراغ نداریم. این متاخر المتاخر المتاخرین مثل مرحوم حکیم قدس سره در مستمسک این واژه را به کار برده.

جای دیگر هم ندیدیم. بله این را قبول داریم که قلیل القائل است اما نه عديم القائل باشد یا منحصر به یک نفر باشد. قلیل القائل است. قلیل القائل هم که مهم نیست. چون مسأله مسأله اجتهادی هست، روایات مختلفه در مقام هست. بله یک وقت هست که مسأله اجتهادی نیست، دلیلش واضح است. خب این جا اگر قلیل بودند قائلین، این جایی است که انسان تجری به فتوا نکند حسن. احتیاط کند و امثال این. اما در جایی که مسأله اجتهادی است، وجوه مختلفه در آن هست، این جاها قلیل القائل بودن مضر نیست خصوصاً با این که این قلیل بودن هم مظنون است نه مقطوع. چرا؟ چون بسیاری از بزرگان کلماتشان به دست ما نرسیده که بگویم در طول تاریخ فقاقت این چنین است. در بله این ده بیست نفر، ده پانزده نفر در بزرگان که و اجلاء که کلماتشان واصل شده در این ده یا پانزده تا قلیل است. اما بخواهیم فقهاء طایفه این جور بودند این نه، خصوصاً بعد از آن که گفتیم کلینی همین روایت را ذکر کرده و می‌فرمایند کلینی روایاتی که در کافی آورده مفتی به آن هم هست. صدوق به این عموم در مقنع که کتاب رساله عملیه‌اش هست فتوا داده. در من لایحضره الفقیه که فرموده روایات این کتاب اُفتی به و احکم بصحته، آورده. بنابراین با توجه به این‌ها صغرای اجماع در این جا محرز نیست بنابراین اشکال نهم هم لاوجه له.

نتیجه: (6:00)

فتحصل الی هنا که برای رفع ید از عموم و اطلاق صحیح هشام که مطلق جلالات از آن استفاده می‌شود که عرق‌شان متنجس است یک وجه معتنا به بسیار قوی نداریم الا همان که حاج آقا رضا بیان فرمود. و آن این است که ما احتمال می‌دهیم این مسأله در آن اعصار به حدی واضح بوده که از این اطلاق در اثر احتفایش به آن امر مسلم نمی‌فهمیدند عموم و اطلاق را. این وجه البته وجود دارد. بنابراین به خاطر این وجه فتوای به نجاست مشکل است ولی احتیاط فی محله.

سؤال: ...

جواب: آن‌ها که مثبتین هستند، معارضه ندارند. یعنی این همه را می‌گوید و آن خصوص ابل را می‌گوید، هر دو را اخذ می‌کنیم. این‌ها تنافی باهم ندارند.

اشکال دهم: (7:14)

هنا امر آخر که جایش بود که ما قبلاً بگویم اما چون قبلاً برنخورده بودیم، حالا گذاشتیم این جا شما خواستید به عنوان اشکال دهم بگویید، خواستید هم استدراک کنید از آن مطلبی که حالا معلوم می‌شود.

سؤال: ...

جواب: که گفتیم حرف آخر این بود که مایل هستیم به این که بگویم نجس است اما در عین حال به خاطر آن احتمالی که در فرمایش محقق همدانی با تصحیحی که کردیم در عبارت محقق همدانی آن وجه وجود دارد. فلذا فتوای به نجاست مشکل است اما احتیاط فی محله هست خصوصاً در عرق همه جلالات. در عرق همه جلالات احتیاط اما در ابل نه، ابل فتوا. اما در سایر جلالات می‌شود این جوری گفت. این را که می‌گوییم فتوا و فلان و

این‌ها به لسان قوم داریم عرض می‌کنیم.

خب این مطلب دهم در این جا چیست؟

محقق خوئی قدس سره در دلالت این روایات بر نجاست مناقشه فرموده. این اشکال‌هایی که ما می‌کردیم خیلی از آن‌ها در اخذ به عموم بود. ایشان اصلاً فرمود این روایات دلالت بر نجاست نمی‌کند. چه وجهی را ایشان آورد؟ ایشان فرمود می‌گوید آن عرق را بشور و نمی‌گوید ثوبی که اصابه العرق را بشور. اگر می‌گفت ثوبی که اصابه العرق را بشور این به مقتضای اطلاق دلالت بر نجاست می‌کرد. چون می‌گوید آن ثوب را بشور چه آن عرق باقی مانده باشد چه نمانده باشد. خب در وضعی که نمانده و تبخیر شده، خشک شده، از بین رفته، دیگر چه وجهی برای شستن هست؟ وجهی نیست جز نجاست که آن به اصابه نجس شد. اما روایت که نمی‌گوید که ثوب را بشور. می‌گوید عرق را بشور. خب این ممکن است این برای مانعیت باشد و این دیگر دلالت نمی‌کند بر نجاست. البته بعد ایشان مایل می‌شوند به این که عرق را هم بشور دلالت می‌کند بر این که آن عرق نجس است. این را بعید نمی‌دانند. اما تلمیذ ایشان شیخنا الاستاد آقای تبریزی در تنقیح مبانی العروه قائل است به این که وقتی گفت عرق را بشور این دلالت بر نجاست نمی‌کند.

حالا این جا یک وجه ثانی است برای این که بگوییم دلالت بر نجاست نمی‌کند که شیخنا الاستاد در تنقیح مبانی العروه فرموده غیر از فرمایش محقق خویی.

فرمایش ایشان این است که اوامر به غسل که فرموده اغسل در جاهای مختلف این وقتی ظهور در نجاست و ارشاد به نجاست دارد که قرینه برخلاف نباشد، اما اگر قرینه برخلاف بود یا امری وجود داشت که محتمل القرینیه است برخلاف، در آن موارد دیگر ظهور در ارشاد به نجاست منتفی می‌شود و در مانحن فیه این چنین است. چرا؟ ایشان می‌فرمایند چون جلالات محرم الأکل هستند که ان شاء الله بعداً روایاتش را خواهیم خواند. محرم الأکل هستند. وقتی محرم الاکل شدند، رطوبات محرم الاکل‌ها و بول و غائطشان مانع صلات است. محرم الاکل این چنینی است. مثلاً اگر کسی گرگ مثلاً گاز گرفته پای او را و الان لباسش با آب دهان گرگ ملوث است، این نمی‌تواند با آن نماز بخواند چون آب دهان گرگ مانع صلات است. نجس نیست ولی مانع است. رطوبات محرم الاکل چیست؟ مانع از نماز است. خب در این جا که حضرت می‌فرماید این را بشور، ممکن است از باب این باشد که مانع است. این اصابه عرق جلال چه ابل چه غیر ابل می‌فرماید بشور. این لعل از باب چه باشد؟ از باب مانعیت باشد. پس نمی‌توانیم بگوییم از این روایات استفاده نجاست می‌کنیم. یا باید گفت مجمل می‌شود یا باید گفت ظهور در آن طرف دارد به خاطر این قرینه. این مطلب را ایشان در جلد دوم، صفحه

267

سؤال: آقای خویی هم همین را گفته؟

جواب: نه احتمال داده نه این که این مطلب را گفته باشد.

سؤال: ...

جواب: ایشان هم فرموده؟ من در کلام ایشان یادم نبود که ایشان فرموده. حالا من از آقای تبریزی نقل می‌کنم.

«و لو اغمض عن ذلك...»

از این که گفته عرق را بشور، و نferموده ثوب را بشور. حالا از آن اشکال صرف نظر کنیم،

فلا ظهور فی الروایتین بالإضافة إلى النجاسة؛ لأنّ الظهور فی الإرشاد إلى النجاسة يتم مع عدم القرينة على الخلاف، و القرينة هنا موجودة فإنّ الإبل الجلالة و سائر الجلال مما لا يؤکل لحمه، و أجزاء ما لا يؤکل و رطوباته مانعة عن الصلاة، فالأمر بقسل العرق لو لم یکن ظاهراً فی أنه لإزالة المانعة و لا أقل من عدم ظهوره فی أنه للنجاسة.» [1]

بعد ایشان دو تا اشکال به عنوان دفع دخل می‌فرمایند و جواب می‌دهند.

اشکال اول:

اشکال اول این است که این جا یک قرینه‌ای وجود دارد که می‌فهماند از باب مانعیت نیست که این قرینه را قبلاً هم عرض کرده بودیم و آن این است که حضرت فرموده بشور. خب اگر برای رفع مانعیت است، راه منحصر در شستن نیست. این روایت دلالت می‌کند که راه برون رفت از این مانع، شستن است. چون می‌فرماید إغسل. بدلی هم برای آن ذکر نفرموده. جایگزینی برای آن ذکر نفرموده. پس ظاهر است در این که راه برون رفت از این فقط شستن است و حال این که اگر مانعیت بود، این نبود، می‌شد برد جلوی آفتاب و یک یا دو دقیقه بگذار خشک می‌شود. و امثال این‌ها، شستن لازم نبود. این اشکال.

جواب می‌دهند که:

«یدفعها أنّ الإزالة فی مثل العرق یكون بالماء عادةً فلا ظهور لهما فی خلاف ما ذکر» [2]

فرموده خب عرق و این‌ها را بخواهند ازاله کنند عادتاً به چیست؟ به شستن است. این فرمایش ایشان است.

خب این فرمایش ظاهراً تمام نباشد. خب با دستمال خشک می‌کنند، مخصوصاً در آن محالّی که آب این قدر فراوان نیست. اگر فقط مانعیت باشد خب کاری ندارد. خب دستش خورد و دستش را می‌مالد به یک دیواری، به یک جایی و می‌رود نمازش را می‌خواند. حالا برو آب پیدا کن، خیلی آب همراه‌شان نبوده، در روایت خواندیم پارسال بود، پریسال بود که یکی از اصحاب امام باقر سلام الله علیه به حسب نقل، این چون کوچه‌های مدینه و این‌ها خیلی وقت‌ها آب می‌ایستاد و خیلی مشکل بود و ترشح می‌شد به غلامش می‌گفت همیشه یک کوزه همراهش باشد که اگر این جوری شد آب بکشد وقتی می‌خواهد برود مسجد نماز بخواند یا جایی دیگر، خب حالا یک آدم پیدا می‌شود غلامی دارد کوزه آبی همراهش برمی‌دارد. آب کجا بود که حالا بخواهد این کارها را بکند. خب چه طور می‌فرمایید که عادتاً راهش این است. این اشکال اول و جوابی که ایشان دادند.

اشکال دوم:

اشکال دوم این است که اگر مسأله مانعیت بود چرا خصوص عرقش را نام می‌برند. خب جلاله وقتی شد، برای این که حضرت توجه داده باشد که این جلاله همه فضولاتش مثل

بقیه محرم الاکلها است، باید بگویی که فضولاتش، عرقش، آب دهانش و فلان همه اینها را باید بگویی. چرا آمده روی خصوص عرق دست گذاشته و دارد می‌فرماید؟ این هم نشان می‌دهد به این که نه، این مسأله مانعیت نیست. مانعیت که اختصاص به این ندارد. این نجاست است که مال این است و بقیه‌اش نجس نیست.

این را هم جواب دادند به این که:

«لکون العرق مورد الابتلاء فاختص بالذکر دون سائر الرطوبات.» [3]

این مورد ابتلاء است و بقیه‌اش که مورد ابتلاء نیست. چون بدنش عرق می‌کند و می‌خواهند سوار بشوند، بار روی آن بگذارند و امثال اینها. اما حالا مثلاً آب دهانش یا آب بینی‌اش، این مورد ابتلاء نیست. این که مورد ابتلاء هست در جلالت این است و حضرت این را از این جهت ذکر فرمودند. آن بقیه را از باب این که مورد ابتلاء نیست ذکر نفرموده‌اند.

حالا این درسته، این بیشتر مورد ابتلاء است اما این طور نیست که آن عذیم الابتلائی‌ها قلیل باشد که لایستحق الذکر. چون اگر آب دهانش هم این چنینی است، خب خیلی وقت‌ها دیدید که اسب این جوری است، ابل هم همین جور است. دهانش را جلوی یک چیزی می‌بندند برای این که چیزی نخورد. این در روستاها، در این جا هم دیدید لابد یک چیزی مثل این چیزی که برای تنفس و هوا می‌بندند شبیه همین می‌بندند به اسب یا به حیوانات دیگر که نخورند. در زمین‌ها، در کشاورزی‌ها، در مزارع اینها برای این که خراب نکنند، نخورند یا یک جهات دیگری، خب می‌بندند. خب این دستش به این جا می‌خورد، آن پارچه همین طور می‌شود. بله نسبت به عرق ابتلاء به آن کمتر است اما این جور نیست قلیل باشد که لایستحق الذکر.

بنابراین، این دو تا اشکالی که ایشان ذکر کردند و جواب دادند خصوصاً اشکال اول اشکالی است که می‌تواند قرینه باشد برخلاف آن چه که این بزرگوار می‌فرماید.

اشکال نقضی: (18:56)

حالا علاوه بر این مسأله این جا دو امر وجود دارد. یکی این که می‌خواهیم نقض کنیم. اشکال نقضی خدمت استاد عرض می‌کنیم به خاک پای ایشان به قول پدر معظم ما رضوان الله علیه می‌فرمود خدمت آیت‌الله حدائق در شیراز که درس می‌خواندیم ایشان وقتی می‌خواستند به شهید ثانی گاهی مناقشه‌ای داشتند، اشکالی داشتند می‌فرمودند به خاک پای شهید عرض می‌کنیم این اشکال را. حالا ما هم به خاک پای استاد عرض می‌کنیم به این که این فرمایش ایشان مناقض است با آن چه که خود ایشان در باب اثبات نجاست بول و غائط ما لایؤکل لحمه فرموده. در صفحه 17 از همین جلد دوم برای اثبات این که ما لایؤکل لحمه، بول و غائطش نجس است.

حالا برای بولش ایشان استدلال می‌فرمایند به صحیحہ عبدالله بن سنان. من این آدرسی که دادم درست نبود. صفحه 9:

«و اما البول و الغائط مما لایؤکل لحمه من الحيوان كما ذکر...»

یعنی مانند آن قبلی‌ها است. مانند بول انسان است که نجس است.

فیذلّ علیه مضافاً الی الاطلاق فی بعض روایات المتقدّمه صحیحة عبدالله بن سنان قال ابو عبدالله علیه السلام: إغسل ثوبک من ابوال مالایؤکل لحمه.

همین. اغسل ثوبک من ابوال ما لایؤکل لحمه.

و کذلک روایتہ الأخری»[4]

که این حدیث 2 باب 3 از ابواب نجاسات هست. این حدیث بعدی حدیث 3 همان باب هست.

إغسل ثوبک من بول کل ما لایؤکل لحمه.

آن «من ابوال ما لایؤکل» بود که جمع مضاف است. این جا نه ادات عموم آورده «من کل ما لایؤکل لحمه». خب به این دو روایت ایشان استدلال می‌فرمایند برای این که بول ما لایؤکل لحمه چیست؟ نجس است. خب لقائل همان حرف آن جا را ایشان این جا می‌زنند. می‌گوید مگر اعضای ما لایؤکل لحمه نیستند؟ اجزای ما لایؤکل لحمه مانع صلات است. پس حضرت لعل این جا ناظر به مانعیت هستند. چرا استفاده نجاست کردید. این جا با آن جا هیچ فرقی نمی‌کند. اگر این جا ظهور دارد، آن جا هم ظهور دارد. اگر این جا ندارد، آن جا هم ندارد. بله جاهایی هست که ظهور در مانعیت دارد مثل روایت سومی که همین جا ذکر کردند:

«فی موثقة سماعة عن أبي عبد الله ع إن أصاب الثوب شيء من بول السَّوْر فَلَا تَصِحُّ الصَّلَاةُ فِيهِ حَتَّى تَغْسِلَهُ.»[5]

این معلوم است برای مانعیت است. اما این برای سَور است. از سَور که نمی‌توانیم تعدی به غیر بکنیم. پس آن که در روایات دیگر روی عنوان کلی «ما لایؤکل لحمه» رفته، آن جا مثل مانحن فیه است. اگر این جا می‌فرمایید مانعیت است، آن جا هم باید بفرمایید مانعیت است. اگر آن جا می‌فرمایید نجاست است، این جا هم مثل آن جا. این نقضاً.

سؤال: فرق دارند.

جواب: هیچ فرقی. یک ذرة المثقالی فرق نمی‌کند.

سؤال: ...

جواب: آن اشکال را که جواب دادیم. صرف نظر از آن، لو اغمض عن ذلک فرمود. یعنی از آن حرف اغماض کنیم این اشکال را داریم می‌کنیم.

اشکال دوم: اشکال حلی (23:22)

جواب حلی آن جا و این جا این هست که علت این که استفاده مانعیت نمی‌شود بلکه نجاست می‌شود این است که بحث صلات نیست. صحبت از نماز نیست در این روایات. اطلاق دارد، چه نماز بخواهی بخوانی، چه نماز نخواهی بخوانی، چه طواف بخواهی بکنی، چه طواف نخواهی بکنی می‌گوید بشور. مثل اذا اصابک ثوبک الدم فاغسله. حرفی از نماز نیست. مثل روایت موثقة عمار نیست که راجع به نماز است. فرمود وقتی می‌خواهی نماز بخوانی چکار کن. آن جا درسته، چون صحبت صلات است. نه این ابواب ما لایؤکل لحمه

حرف صلات در آن هست، و نه این روایت مورد بحث ما حرف صلات در آن هست. اصلاً صحبت صلات نیست.

سؤال: استاد مگر طهارت، فی نفسه واجب است؟

جواب: بله وقتی دستش نجس شد خب می‌خواهد غذا برود بخورد، بعد می‌خواهد وضو بگیرد.

سؤال: خب آن‌ها دلیل جدا دارد.

جواب: همین پس می‌گوید بشور می‌خواهد ارشاد به نجاست است. می‌گوید نجس است حواست باشد احکام نجاست را بار کن. اگر ملاقات کرد با چیزی همین طور، نماز می‌خواهی بخوانی باید بروی آب بکشی. چون بدن باید طاهر باشد در نماز و هكذا. پس بنابراین چون نجس، آثار شرعیه دارد، این جا ارشاد به نجاست می‌کنیم. می‌گوید این نجس است یعنی موضوع آن احکام است.

پس بنابراین باید گفت که این فرمایش استاد هم نقضاً و حلاً جواب دارد علاوه بر آن فرمایشی که خود ایشان فرموده و جواب داد که ما جوابش را نپذیرفتیم و آن این بود که اینکه راه برون رفت را در غسل قرار داده، این هم خودش قرینه است بر این که مسأله مانعیت نیست. اگر مسأله مانعیت بود راه برون رفت منحصر در غسل نبود.

سؤال: استاد فرمود لباس را بشور. شما مثال غذا که می‌زنید استفاده از ... لباس برای نماز و طواف و این‌ها...

جواب: ان اصابک. روایت چه بود؟ این بود «ان اصابک من عرقها شیء فاغسله» آن اصابک ممکن است به دستش بخورد که بعد می‌خواهد وضو بگیرد، به صورتش بخورد و می‌خواهد وضو بگیرد، یا به دستش بخورد و می‌خواهد با آن غذا بخورد. یا به دستش خورده این دست را بعداً به رطوبت مسریه به جایی می‌زند. ارشاد به نجاست است. می‌گوید آقا این نجس است، احکامی که نجس دارد و متنجس دارد بر آن بار می‌شود.

خب این بحث ما راجع به عرق ابل جلاله و این‌ها تمام شد. این مورد را داریم.

مورد دوم: آیا بول حیوان جلال نجس است (26:00)

مورد دومی که باز جَلَل موجب نجاستش می‌شود بول است که آیا جَلَل موجب نجاست بول می‌شود یا نه؟

معروف این است که بله جلال موجب نجاست بول می‌شود.

ادله قول به نجاست:

برای این مسأله به وجوهی استدلال شده و به اموری استدلال شده.

دلیل اول: قیاس اولویت (26:33)

وجه اول به همین روایات وارده در مورد جلال است که گفتیم این را مقدم داشتیم به خاطر این که هم روایت دارد، هم از مبادی تصدیقه‌ی حکم در بعضی از فروعات بعدی است.

شهید صدر قدس سره در بحوث فی شرح العروة، جلد سه، صفحه 27 از این چایی که من دارم؛ چاپ اول، ایشان به همین روایات استدلال می‌کنند برای نجاست بول جلال. به این بیان که: عرفاً نجاست بول اولی است تا نجاست عرق. اگر بنا باشد عرق جلال نجس باشد، بول اولی به نجاست است عرفاً نه عقلاً. پس وقتی شارع بفرماید که عرقش نجس است، عرف به ذهن عرفی خودش به این که آن را اولی به نجاست می‌داند، می‌گوید پس حتماً دیگر بولش نجس است. سایر رطوباتش نه. آب دهان و آب چشم، نه. آن‌ها اولویت ندارد. چون اولویت ندارد عرفاً در آن‌ها لا عقلاً و لا عرفاً، تعدی به آن‌ها قیاس است. اما چون در مورد بول اولویت عرفیه وجود دارد که عجب می‌شود بگویم عرقش نجس است ولی بولش پاک است؟ غائطش پاک است ولی عرقش نجس است؟ این استبعاد عرفی دارد. آن را اولی به نجاست می‌بیند. از این جهت بعید نیست ما به همین روایات داله بر نجاست عرق بگویم بول او هم نجس است. فرموده است که:

«ما دلّ علی نجاسة عرق الجلال بضم الملازمة العرفية الشرعية بين العرق و البول فی النجاسة، ولو باعتبار ارتكازية أهوية العرق من البول

عرق از بول اهون است.

فما یدل علی نجاسة العرق یدل علی نجاسة البول بالفحوى العرفية.» [6]

خب این استدلال بود.

قهرماً کسی که آن جا را قبول کرده حالا به نحو فتوا یا به نحو احتیاط وجوبی، این جا هم به نحو فتوا یا احتیاط وجوبی طبق این بیان می‌تواند بگوید و ملتزم به نجاست فتواً او بالاحتیاط الوجوبی. این خالی از قوت نیست اگرچه این جور دلیل‌ها دلیل‌هایی نیست که آدم فتوا به آن بدهد. این جور دلیل‌ها برای احتیاط واجب خوب است نه برای فتوای به صریح فاطح.

سؤال: ... دلالت لفظیه درست می‌کند؟

جواب: حالا بکند یا نکند. دلالت التزامیه عرفیه حجت است. حالا لفظی است یا لفظی نیست، نزاعش در اصول. بعضی‌ها لفظی می‌دانند و بعضی‌ها لفظی نمی‌دانند.

سؤال: از نظر علمی عرق آلودگی‌اش بیشتر از بول حیوان است. ببینید وقتی غذایی وارد

روده حیوان می‌شود ...

جواب: پس طبق نظر حضرتعالی باید عرق انسان اولی به نجاست باشد تا بولش.

سؤال: ...

جواب: عقلاً نه عرفاً. این احتمال عقلی است. احتمال عقلی مضر نیست، ببینید حرف ایشان این است که عرفاً این چنینی است وقتی به مردم می‌گویند آقا عرقش نجس است آن‌ها می‌فهمند بولش هم نجس است به فهم ساده خودشان. شارع اگر این را اراده نکرده و نمی‌خواهد باید قرینه برخلاف بیاورد. چون می‌داند وقتی این حرف را زد آن را برداشت می‌کنند.

سؤال: وقتی که ...

جواب: کجاست دلیل عقلی.

سؤال: احتمالش که هست.

جواب: آهان احتمال برای حضرتعالی است که در مدرسه هستید. اما شارع وقتی به مردم ..

سؤال: ... یک خصوصیتی برای ...

جواب: بله این درسته. این‌ها احتمالاتی عقلی ذهن شما است. اما وقتی به مردم پیامبر می‌فرماید، در مسجد مردمی که عوام هستند نشستند می‌فرماید عرقش نجس است، آن‌ها می‌گویند پس بولش هم نجس است. اگر این را اراده نکرده باید چون این را می‌فهمند مردم. به فهم عرفی این فهم را دارند. اگر اراده نفرموده باید قرینه برخلاف بیاورد. بفرماید اما بولش اشکال ندارد. و الا تناقض است که آدم بگوید عرقش ولی بولش اشکال ندارد. همه دهانش باز می‌ماند که عجب. عرقش اشکال دارد ولی بولش اشکال ندارد.

سؤال: ...

جواب: اولاً این که عرق منشأش از معده است معلوم نیست. از آبی است که در خون انسان است و در همه جا است. اما از معده است معلوم نیست. ثانیاً استحاله شده. این استحاله که شده یک شیء آخری اصلاً می‌شود. این ربطی ندارد.

سؤال: ...

جواب: قطع به اولویت عرفیه داریم. ایشان همین را ادعا می‌کند. قطع به اولویت عرفیه داریم نه این که اولویت عرفیه مظنون ما است.

سؤال: این‌ها سبب نمی‌شود که این ...

جواب: نه. حالا شما اگر اطمینان ندارید به این اولویت عرفیه خب نمی‌توانید بگویید. اما انصاف این است که این اولویت عرفیه در ذهن عرف سازج که مشوب به این احتمالات و حرف‌های علمی نشده باشد وجود دارد.

سؤال: ...

جواب: نه اشكال نكرديم. گفتيم به نحو احتياط واجب. بله فلذا اين تتمه را گفتيم، هر چه آنجا می‌گوییم این جا هم باید بگوییم. اگر این دلیل‌مان باشد. هر چه آن جا فتوا است این جا فتوا است. هر چه آن جا احتياط واجب این جا هم احتياط واجب. اگر فقط دلیل‌مان این باشد.

دلیل دوم: (33:51)

و اما دلیل دوم عنوانش را می‌خواهم عرض کنم برای مطالعه ان شاءالله تفصیلش فردا است.

دلیل دوم ضم دو طائفه از ادله به هم دیگر است.

یک: ادله‌ای که می‌گوید جلال یحرم اكله. پس جلال یحرم أكله، پس می‌شد مما لایؤکل لحمه. این ادله را ضم بکنیم به آن ادله‌ای که می‌گوید بول ما لایؤکل لحمه نجس است. پس دلیل اول صغری درست می‌کند برای دلیل دوم. ضم این دو تا اثبات می‌کند که پس بول جلال نجس است چون جلال اوجب کونه مما لایؤکل لحمه. از آن طرف صحیحه عبدالله بن سنان گفت «كل ما لایؤکل لحمه» بولش نجس است. بنابراین ضم این دو طایفه از ادله؛ روایات، اجماع، هر چه آن طرف داریم که می‌گوید لایؤکل لحمه هست به ضم این طرف اثبات می‌کند.

این دلیل دلیل قوی اما وجوهی از اشکالات دارد که باید گفته بشود و بررسی بشود ان شاءالله.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.

[1]. تنقیح مبانی العروة - کتاب الطهارة، ج 2، ص: 266 - 267

[2]. تنقیح مبانی العروة - کتاب الطهارة، ج 2، ص: 267

[3]. تنقیح مبانی العروة - کتاب الطهارة، ج 2، ص: 267

[4]. تنقیح مبانی العروة - کتاب الطهارة، ج 2، ص: 9

[5]. تنقیح مبانی العروة - کتاب الطهارة، ج 2، ص: 9

[6]. بحوث فى شرح العروة الوثقى، ج3، ص: 27